

حکایت و اعلا رت را پاک کن و فقط انسان باش و محبت کن به همه چیز نه فقط به آدمها بلکه موجودات زنده به درختها به حیوانات
کوچک کن وقت است که احساسی را تجربه کنی که بارها تجربه اش کردی یا داشتن یک درخت با جاله کردن یک دانه کاج
زندگی را گاهی باید سخت گرفت و گاه باید آرام از کنارش گذرد و آدم صبور و باش و بی صبری نماند تا قوتش تمام شود
شود اگر کسی را دیدیم محبوس اگر آتش باشد که برای بقای زندگی در این غریب سخت قوه ای جمع می کند طوری رفتار کنیم که انگار او را
ندیده ایم به غرور آدمها احترام بگذار که کم کن و مهربان باش که اعلی ترین خصایص انسان همینها هستند و در برابر مشکلات
مقاوم باش اگر زمانی رسید که روزگار زمینی زدن تو نباشد شو که به بلند شدنت را ببینند به نوشتی بر این نوشته شده
است که همین به قدرت بستگی دارد و زیاد در آتش باشد در زمان حال زندگی کن کسی از فردای خودش خبر
ندارد با اینکه خود آدم شادی نیست اما شاید چون لایق به بقا در این دنیا به تربیت و خدایت شادی و خوشحالی و لذت های ساده زندگی
هستند می دانم که گاهی اوقات فکرهای عجیب که در مغز همه وجود دارد و سنگینش را حتی گویان هم حس می کند به سرانجام می گیرد
همانطور که گفت گاهی اوقات باید به آگاهی از کنارشان گذر کرد مراقب رفتار باش سعی کن با سعادتمانی که به زبان
می آوری کسی را برنجانی یا مایوس کنی با این کار به طور ناخود آگاه به خودت هم غمراهی زدی
به نظر من احترام به معنای همه چیز است احترام به هر چیزی به عنوان مثال چراغ قرمز خیابان که همه با آن موافق
شده ایم وقتی منتظر می مانی که چراغ سبز شود اول به خودت و دوم به ماشین ها عاقلانه ای که نیست چراغ هستند و سوم به خود چراغ
احترام گذاشتی شاید بسیاری از ما اینگونه فکر کنیم اما همین طور است وقتی که ما منتظر چراغ نباشیم و بی اهمیت از زندگی چراغ
از خیابان بگذریم در واقع اول به بدن خود بی احترامی کردیم و ممکن است عاقلانی تر از این بپسندیم دوم عاقلانه ای که نیست چراغ هستند
و سوم چراغ است که مایوس می تو می شود و به برتری میرد از ساختن درخت می افتد به کنج خیابان تشکر بگویم که از پاهایمان مراقبت
می کند و راه رفتن را آسان می بایان بخشد به اسباب زندگی بر از سرگرمی می شود و در روحیه مان تاثیر گذار است و عاقبت برای
برای زندگی نداریم برای همین تلاش کن که رویاهایت را در خواب ببینی کنز را در بیداری لمس کن